

عریضه‌ها و مطالبات زنان اصفهانی در دوره پهلوی



عبدالمهدی رجائی^۱

کلیدواژه‌ها:
اصفهان،
عریضه، زنان،
پهلوی

عریضه‌ها یکی از منابع مهم اسنادی به شمار می‌روند. عریضه نامه‌ای است که فردی از طبقه عام یا خاص برای عرضِ حاجت، شکایت، دادخواهی یا استدعا به مقام بالاتر (شاه، وزیر، اداره و غیره) می‌نوشت و هدف از آن جلب توجه، استماع و صدور حکم یا دستوری در پاسخ به آن بود. نگارش چنین نامه‌هایی در تاریخ معاصر ایران رویه‌ای رایج به شمار می‌آمد. در این مقاله با گزینش ۲۴ عریضه از زنان اصفهانی از دوره پهلوی و بازنویسی و تحلیل آنها تلاش شده است گوشه‌هایی از زندگی زنان آن دوره بررسی شود و از خلال این اسناد، روزگار و شرایط زندگی مردم آن زمان به تصویر کشیده شود. این عریض در بازه زمانی ۱۳۱۰ تا ۱۳۴۷ نوشته شده‌اند و مخاطب اغلب آنها استاندار یا فرماندار اصفهان است. همه این اسناد در گنجینه سازمان اسناد ملی نگهداری می‌شوند.

هدف مقاله آن است که از دریچه این عریض، زندگی و روزگار زنان اصفهانی بازتابی شود. روش تحقیق بر جستجو، گزینش، بازنویسی و تحلیل عریضه‌ها و تنظیم آنها بر اساس ترتیب زمانی استوار است. بررسی این عریض به این نتیجه رسید که زنان اصفهانی معاصر در این عریضه‌ها بیشتر در چارچوب نقش‌های اجتماعی و خانوادگی خود - به عنوان مادر، همسر و دختر - به طرح مطالبات و دادخواهی پرداخته‌اند. همچنین در میان سطور این ۲۴ عریضه، تصاویری ارزشمند از فضای اجتماعی و شرایط زندگی در اصفهان آن روزگار بازتاب یافته است.

استناد: رجائی، عبدالمهدی. (۱۴۰۴). عریضه‌ها و مطالبات زنان اصفهانی در دوره پهلوی. *آرشیو ملی*، ۸، (۲)، ۴۶-۷۶.

۱. دکترای تاریخ، اصفهان، ایران
m1350323@gmail.com

عریضه‌ها یا نامه‌های حاوی درخواست یا استدعا به مقامات بالاتر، مورد توجه چند گروه از جمله پژوهشگران تاریخ و نیز اهالی هنر و ادبیات قرار گرفته‌اند؛ از آنجاکه عریضه «روایتی شخصی» از بخشی از زندگی فرد در گذشته است، می‌توان از خلال آن، روایت زندگی نویسنده را تا حدی بازسازی کرد. با چنین رویکردی، اهالی هنر و سینما می‌توانند با استفاده از این عرایض به ترسیم و تحلیل شخصیت‌ها و افرادی بپردازند که در رمان یا فیلم خود باز می‌آفرینند. با این عرایض می‌توان به لایه‌هایی از ذهنیت، دغدغه‌ها و شیوه بیان افراد نزدیک شویم و بر پایه آنها نیم‌رخ اجتماعی و روانی نویسندگان آنها را ترسیم کنیم.

به‌طور کلی این نوشته‌ها که عموماً بدخط و با انشای ضعیف نوشته شده‌اند، یکی از درجه‌های ورود به دنیای گذشته به شمار می‌روند. چرا که معمولاً هر عریضه شرایط اجتماعی و زیستی دوره‌ای را که در آن نوشته شده است تا حدودی بازتاب می‌دهد. با مطالعه این مطالبات می‌توان دانست بخشی از جامعه چه خواسته‌هایی داشته و با چه چالش‌ها و گرفتاری‌هایی دست‌به‌گریبان بوده است. عریضه‌ها غالباً برای مقاصد حقوقی نوشته می‌شدند و عریضه‌نویسی یکی از مهم‌ترین روش‌های ارتباط رسمی به شمار می‌رفت. نویسنده عریضه معمولاً می‌کوشد مخاطب خود را قانع کند که مستحق دریافت آن توجه یا مساعدت است؛ از این رو شمه‌ای از اوضاع و احوال خود و اطرافیانش را بیان می‌کند؛ واقعۀ مربوطه را آن‌طور که دیده و فهمیده است، بازگو می‌کند و در پایان، خواستۀ خود را مطرح می‌سازد. از خلال این بازگویی‌ها می‌توان وضعیت آن روزگار را تا حدودی دریافت. با در کنار هم نهادن عرایض مختلف یک مقطع زمانی، می‌توان به‌طور نسبی به چالش‌ها و مطالبات اصلی و مهم مردم آن دوره پی برد؛ تصویری از شرایط اجتماعی آن زمان ترسیم کرد و بر مبنای این روند، از جزء به کل نتیجه گرفت که گروه‌هایی از افراد جامعه در مسائل و دشواری‌های مشترکی درگیر بوده‌اند.

با مراجعه به سامانۀ جستجوی اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی (رسا) و درج کلیدواژه «عریضه‌ها» حدود ۴۰ هزار پرونده فهرست می‌شوند. این امر نشان می‌دهد که نامه‌های عریضه چه حجم قابل توجهی از اسناد به‌جای‌مانده را تشکیل می‌دهند و تا چه اندازه می‌توانند منابعی ارزشمند و متنوع برای انواع پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی فراهم آورند. از سوی دیگر یکی از دریافت‌کنندگان اصلی «عریضه‌ها» در دورۀ پس از مشروطه، مجلس شورای ملی بوده است. گنجینۀ تاریخی این نهاد نیز مملو از عریضه‌هایی است که از اقصا نقاط کشور به آن ارسال شده‌اند.

۲. پژوهش‌های پیشین

علی ططری در سال ۱۳۸۸ در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جایگاه عریضه در پژوهش‌های اسنادی» با مراجعه به عرایض ارسال‌شده به مجلس شورای ملی، کوشید نشان دهد این منابع چه کارکردی در تحقیقات تاریخی دارند و چگونه می‌توانند به پژوهشگر در شناخت ابعاد مختلف تاریخ کمک کنند.

سیاوش شوهانی نیز در سال ۱۳۸۹ با مقاله «عرایض، رهیافتی به تاریخ فرودستان (بررسی اسناد عرایض مجلس شورای ملی)» جامعه پژوهشگران را به موضوع عرایض و اهمیت آنها در نگارش تاریخ فرودستان و طبقات پایین جامعه آشنا ساخت. وی با ترسیم سیر تاریخی عریضه‌نویسی از دوره‌های کهن تا عرایض ارسالی به مجلس شورای ملی و با ارائه طبقه‌بندی محتوایی از این اسناد، نشان داد که عریضه‌ها می‌توانند در بازگویی تاریخ فرودستان، نقشی یاری‌دهنده داشته باشند.

علی ططری و فاطمه ترک‌چی در سال ۱۳۹۰ به بازنویسی مهم‌ترین اسناد مربوط به بانوان در مجلس شورای ملی (دوره‌های دوم و سوم) پرداخته‌اند. حاصل این پژوهش، کتابی با عنوان *اسناد بانوان در دوره مشروطیت (دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی)* است که بخش عمده‌ای از آن به بازنویسی عرایض اختصاص دارد که از سراسر کشور توسط زنان به مجلس شورای ملی ارسال شده‌اند. این عریضه‌ها نشان می‌دهد زنان آن روزگار چه مطالبات و خواسته‌هایی از مجلس شورای ملی داشته‌اند. سیمین فصیحی در سال ۱۳۸۹ در مقاله‌ای تحت عنوان «حقوق شهروندی در عریضه‌های عصر مشروطه (دوره دوم و سوم مجلس)» با مراجعه به اسناد منتشرشده در کتاب *اسناد بانوان در دوره مشروطیت (دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی)*، این عرایض و مطالبات زنان را با ملاحظه چهار حق اساسی انسان و شهروند - حق برابری، حق آزادی، حق امنیت و حق مالکیت - تحلیل کرده است. آشکار است که همه این عرایض از سوی زنان و از مناطق مختلف کشور به مجلس شورای ملی ارسال شده‌اند.

علی باغدار دلگشا در سال ۱۳۹۵ در کتاب *نامه‌های زنان ایرانی به بازنویسی و انتشار ۶۲ نامه مندرج در روزنامه ایران نوپرداخت؛ روزنامه‌ای که در عصر مشروطیت در تهران منتشر می‌شد و شمایی از خواسته‌ها و مطالبات زنان ایرانی آن روزگار در نامه‌های مندرج در آن قابل مشاهده است*. سید محمود سادات بیدگلی و فرزانه عامری در سال ۱۳۹۷ در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل مطالبات زنان تهران در دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۳۲) براساس عرایض مجلس شورای ملی» با بررسی ۱۳۸ عریضه ارسال‌شده از سوی زنان تهران به مجلس شورای ملی، به تحلیل مطالبات آنان پرداخته و نتایج را با استفاده از نمودارهای مختلف ترسیم کرده‌اند.

سهیلا صفری در سال ۱۳۹۹ در مقاله‌ای با عنوان «ملاحظات درباره اسناد عرایض مجلس شورای ملی (دوره ششم تا هشتم تقنینیه)» به خوبی به آسیب‌شناسی عرایض پرداخته و نشان داده است که این اسناد ممکن است دچار آفاتی مانند بزرگ‌نمایی، مظلوم‌نمایی و حتی در مواردی دروغ‌گویی شوند.

۳. عرایض زنانه

عریضه‌ها نیز مانند بسیاری از ساحت‌های زیست اجتماعی، دارای وجوه مردانه و زنانه‌اند. زنان مطالبات و بیان‌های خاص خود را دارند که لزوماً با خواسته‌های مردان هم‌پوشانی ندارد. امری که محتوای دو کتاب ذکرشده در پژوهش‌های پیشین نیز مؤید آن است. بخش عمده‌ای از مطالبات

زنان به نقش و جایگاه زنان در خانواده و جامعه، به ویژه نقش همسری و مادری برمی گردد. مجموعه عریضه‌هایی که در این مقاله بررسی شده‌اند و همگی به دوره پهلوی و زنان اصفهانی تعلق دارند، غالباً بر همین نقش‌ها و مسئولیت‌ها تأکید می‌کنند: زنانی در این عریض از رهاشدن توسط همسرانشان سخن گفته‌اند؛ برخی از بازداشت یا زندانی شدن فرزندان خود شکایت دارند؛ مادری خواستار پیگیری و مجازات عاملین مجروح شدن پسرش شده است؛ زنی دیگر مسئولیت تأمین معاش چند کودک یتیم را بر عهده دارد؛ دیگری از بیماری شوهر و تنگدستی خانواده می‌نالد؛ و دختری که در شهری دیگر به شغل معلمی اشتغال دارد، نسبت به وضعیت مادر بیمارش اظهار نگرانی کرده است. همان‌گونه که مشخص است، محتوای همه این عریض به دغدغه‌های زنانه‌ای مربوط‌اند که از خلل نقش‌های جنسیتی تعریف‌شده در جامعه صورت‌بندی شده‌اند.

در عریض مذکور نکات جالبی دیده می‌شود: نخست آنکه در دوره رضاشاه عریض زنان کمتر رنگ و بوی مالی دارد؛ به عبارت دیگر، فقر و «سفره خالی» انگیزه اصلی طرح مطالبات نیست. اندک عریض باقی‌مانده از این دوره نشان می‌دهد که برخی زنان در این دوره، مالک زمین و دارایی‌های کشاورزی بوده‌اند. برای نمونه زن زمین‌داری با رعایای خود بر سر تقسیم بهره مالکانه دچار اختلاف شده بود؛ نقشی که به‌طور سنتی به مردان نسبت داده می‌شد. زن دیگری شکایت کرده است که فرد بانفوذی در جلوخان خانه او دربی گشوده و به خانه‌ای که اجاره می‌داده، آسیب وارد شده است. باین همه نقش مادرانه به کلی از این عریض غایب نیست. به عنوان مثال زنی معترض بود که بر سر مسائل محلی و قومی، برای پسرش پاپوش درست کرده‌اند و نسبت به بازداشت پسرش شکایت کرده بود. او این عریضه را آشکارا از موضع مادری خویش نگاشته است.

اما عریضه‌های زنان اصفهانی با شروع جنگ جهانی دوم به تدریج رنگ و بوی اقتصادی به خود گرفت. پیامدهای اقتصادی جنگ و افزایش هزینه‌های معیشت، زنانی را وادار کرد از استاندار درخواست کنند، شهرداری «کمک معیشت» آنها را افزایش دهد تا بتوانند حداقل نیازهای غذایی فرزندان خود را تأمین کنند. زن بیوه‌ای که یک فرزند فلج داشت، از فرماندار تقاضا کرده بود توصیه‌ای برای ثبت نام فرزندانش در مدارس صادر کند. اما در دهه ۱۳۲۰ در کنار تنگنای معیشت، بحران‌های اجتماعی دیگری نیز پدیدار شد. کناره‌گیری رضاشاه از قدرت و شعله زدن جنبش کارگری، همراه با درگیری‌های درون گروهی کارگران در شهر اصفهان، موجب شد موضوع خشونت‌های کارگری و پیامدهای آن نیز وارد عریض شود. زنانی شکایت داشتند که شوهر و پسرانشان در زدوخوردهای کارگری صدمه دیده و زخمی شده‌اند و برخی دیگر از بازداشت توسط مقامات انتظامی خبر داده بودند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جنبش کارگری و درگیری‌های خیابانی فرونشست؛ اما ناامنی معیشتی و غول گرسنگی پابرجا بود. در سال ۱۳۳۷، مقامات اصفهان «انجمن کمک به مستمندان» را راه‌اندازی کردند و نهادی نیز با عنوان «نواخانه» برای نگهداری متکدیان و فقرا تأسیس شد. همین اقدام خود سبب افزایش چشمگیر مکاتبات مردمی و روانه شدن عریضه‌ها

به مقامات شهری شد. کسی می‌خواست سهمیه بیشتری در این سفره به او بدهند و با خانواده‌ای هشت نفره، تقاضا کرده بود سهمیه نانش از یک کیلو به دو کیلو افزایش یابد. در مواردی نیز زنان نسبت به انتقال مادر یا خودشان به نوانخانه به دلیل تكدی‌گری اعتراض کرده بودند. آخرین عریضه مربوط به سال ۱۳۳۹ است که زنی پس از بیست سال کار کردن در یک بنگاه خصوصی، بی‌دلیل از آنجا اخراج شده بود.

اگر این روند با دقت بیشتری دنبال شود، با تصویرهای کوچک و پراکنده‌ای که این عرایض از دوره خویشت بازتاب می‌دهند، می‌توان چشم‌انداز کلان‌تری را ترسیم کرد. از خلال این تصویرها می‌توان گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی اصفهان را بازشناخت. روزگاری خیابان‌ها مملو از کارگرانی بود که به جان یکدیگر افتاده بودند، روزی دیگر، فقر و تكدی‌گری در شهر گسترش یافته بود و در مقطعی دیگر به دلیل بحران کارخانه‌های نساجی، موج اخراج کارگران راه افتاده بود.

باین‌حال، از آنجا که بخش کوچکی از زنان اصفهانی در یک مقطع زمانی، اثر انگشت خود را بر جای گذاشته و عریضه نوشته‌اند و از میان همین عریضه‌ها نیز بخش اندکی باقی مانده و به دست ما رسیده است، از این رو در خوانش و تفسیر این اسناد باید همواره بر محدودیت‌ها و «نسبی» بودن بازنمایی تأکید کرد.

عرایض بیست‌ودوگانه مورد بررسی در این مقاله، از میان طبقات اجتماعی متنوع زنان اصفهانی در دوره پهلوی انتخاب شده‌اند. در میان این اسناد هم عریضه‌ای دیده می‌شود که زنی «زمین‌دار» نوشته و هم نوشته‌هایی از زنانی از طبقات بسیار پایین جامعه که به کار تكدی‌گری مشغول بوده‌اند. هریک از این زنان متناسب با موقعیت اجتماعی، مسئله‌ها و مطالبات خود را داشته‌اند. در ادامه، متن این عرایض همراه با شرحی کوتاه از هر کدام از آنها ارائه می‌شود:

۱.۳. زنی شاکی از فساد بلدیہ

در سال ۱۳۱۰ ش. زنی اصفهانی به نام شاه‌بیگم که مالک و اجاره‌دهنده خانه‌ای در شهر بود، با تعرض یکی از خوانین بختیاری مواجه شد؛ فردی به نام «سالار اردو» با توسل به زور، دربی در جلوخان خانه او باز کرده بود. زن شکایت کرد و پرونده به دادگاه کشیده شد. دادگاه نیز خان بختیاری را محکوم کرد؛ اما به دلیل نفوذ خان بختیاری در بلدیۀ اصفهان، روند رسیدگی و اجرای حکم به زبان شاکی تغییر یافت. در پی این وضعیت، شاه‌بیگم از خان بختیاری و اقدامات او و بی‌توجهی بلدیہ - که تحت نفوذ خان بود - در تاریخ ۱۳۱۰/۳/۱۵ به حکمران اصفهان که بعدها استاندار نامیده شد، شکایت برد:

«عریضه داشت شاه‌بیگم تعلقی به حضور مبارک آنکه در سه سال قبل، عبدالکریم‌خان بختیاری (سالار اردو) دربی به جلوخان منزل کمینه به جبر باز نمود. بنده رجوع به اداره نظمیه نموده، پس از آن مرا خواسته... در [دادگاه] صلحیه محکوم شد که درب را مسدود نماید و خسارت کمینه را بدهد. استیناف داد و در بین محاکمه استینافی به همراهی بلدیۀ اصفهان و به همراهی

ریاست سابق بلدیہ، کلیهٔ جلوخوان را خراب نموده و لوازم خانهٔ مرا منهدم نمود. تمام مصالح آن را هم بردند؛ از چوب و آجر و غیره. وقتی که از عدلیه مایوس شد، به توسط بلدیہ این خسارت را به بیچاره زد. عریضه به خاک پای اعلیحضرت عرض نمودم. امر شده است که احقاق حق کمینہ را ریاست بلدیہ بفرمایند. فعلاً هر چه می‌روم به مسامحه می‌گذرانند و به عریضم رسیدگی نمی‌فرمایند. نه ماه است به واسطهٔ خرابی خانه، کلی خسارت دیده‌ام. این خانه را اجاره می‌دادم، معاش می‌نمودم. حالیه کسی اجاره نمی‌کند. به واسطه آن که بعضی از لوازم آن را خراب نموده‌اند. پریشان و سر به گریبان مانده‌ام. مستدعی است امر مقرر شود بلدیہ محترمه، عمل کمینہ را خاتمه بدهد که آسوده‌خاطر شوم، به دعاگویی بوده باشم. الامر مطاع شریف. دوسیه در عدلیه موجود است. امر شود بیاورند مراجعه فرمایید. گذشته، تمام معمارها هم حکم کرده‌اند حق نداشته درب بازنماید» (ساکما، ۲۹۳/۱۴۶۹۳).

معلوم نیست حکمران اصفهان در مورد این درخواست چه تصمیمی گرفت.

۲.۳. تقاضای رسیدگی و آزادی فرزند

در سال ۱۳۱۰ هجری، رضا نامی را به جرم سرقت دستگیر کرد. چهار ماه از حبس او گذشت. سرانجام مادر وی، خورشیدبیگم که از سادات بود، خطاب به رضاشاه عریضه‌ای نوشت که ماجرا خلاف آن است که گفته‌اند و به دلیل دعوای محلی برای پسرش پاپوش درست کرده‌اند. او که از رضاشاه درخواست آزادی پسرش را داشت، در تاریخ ۱۳۱۰/۴/۱۲ خطاب به وی نوشت:

«در این موقع که سرتاسر مملکت ایران را از مشرق به مغرب و از شمال تا جنوب عالم، داد عدل و مروت و رعیت پروری آن یگانه خداوندگار زمین را فروگرفته است، در صورتی که در این عصر بدون قانون، مواز ماست کشیده نمی‌شود، لذا خاطر انور مقدس مبارک را مستحضر می‌دارد کمینہ خورشیدبیگم علویه، بنت مرحوم حاج علی محمد، مقیم مبارکهٔ لنجان اصفهان، بر این که چهار ماه است تقریباً که پسر کمینہ را موسوم سیدرضا به اتهام سرقت در نظمیہ او را توقیف نموده، در صورتی که غیر این است و اول دفعه دشمن رفت و حاصل او را از صحرا برد و یک شب هم رفتند خانهٔ او را سرقت نمودند، مشارالیه از پی اموال غارتی خود بالا رفته است که اموال سرقتی و حاصل خود را تقاص کند و به دست بیاورد، [اما] به اتهام سرقت او را اهالی محل مرقوم، گرفتار نموده و شخصی هم می‌رود سر درخت، درخت را قطع کند، اتهام قتل او را که از بالای درخت خود افتاده و مُرده است، به پسر کمینہ زده و در این مدت بدون سبب و جهت، قانون، مشارالیه را در اداره تأمینات توقیف نموده... در صورتی که بچهٔ کمینہ دارای یازده نفر عائله است که باید امر اعاشهٔ آنها را از محصول زراعتی خود و رعیتی باید ادا نماید و فعلاً چهار ماه است که از کشت و زراعت خود باز نموده است و فعلاً به هر قسم بوده تعقیب نموده‌ام. نظر به عدم تقصیر مشارالیه... استدعای عاجزانه از خاک پای جواهرآسای مبارک چنان است که محض خاطر خداوند، بذل مرحمتی و توجهی بفرمایید در حق کمینۂ علویه و یک دسته ذریهٔ آل رسول (ص) که باعث بر استخلاص مشارالیه بوده باشد... امر و

مقرر فرمایید به مرخصی مشارالیه. باقی، امر، امر مبارک است» (ساکما، ۵۸۴۹۱/۳۱۰).

«عریضه از دفتر دربار به اصفهان رفت. پاسخ رسید و سرانجام در تاریخ ۵/۲۸/۱۳۱۰ سرتیپ آیرم، رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی برای «کابینه محترم ریاست جلیله وزرا» نوشت: «از نظمیه اصفهان که توضیحات خواسته شده بود، راپرت می دهند که پسر مشارالیه در خارج شهر به اتهام سرقت به اتفاق ۶ نفر دیگر توسط مأمورین تشکیلات امنیه دستگیر و فعلاً در شعبه اول استنطاق عدلیه محل، تحت تعقیب است» (ساکما، ۵۸۴۹۱/۳۱۰).

۳.۳. در جستجوی شوهر گم شده

در سال ۱۳۱۱ زنی به نام گلابتون با اشاره به گم شدن همسر خود و عدم تأمین مخارج زندگی توسط وی، نامه ای به حکمران اصفهان نوشت و درخواست بازگرداندن همسرش را از خطه بختیاری به اصفهان مطرح کرد. از عنوان فامیلی «بوذرجمهری» این زن، احتمال می رود که وی اهل اصفهان نباشد. براساس این عریضه، حمایت همسر این زن از خانواده اش در حد ارسال اندکی پول، چند رأس دام و مقداری آذوقه بود که نشان از بی توجهی او به حقوق و منافع همسر و فرزندش دارد. گلابتون به شرط اعاده حقوق خود، آمادگی دارد به طور قانونی از پیوند زناشویی خود جدا شود. وی در تاریخ ۱۳۱۱/۱۲/۱۵ به حکمران اصفهان نوشت:

«محترماً به عرض بندگان عالی می رساند گلابتون خانم، دارای هویت بوذرجمهری، ساکن ناحیه ۴ اصفهان، چون شوهر اینجانبه، محمدتقی خان، ولد مرحوم مصطفی قلی، هویت کیانی، فعلاً ساکن گل شور میان کوه بختیاری، مدت یازده سال کسری است مخارج برای بنده و یک نفر بچه پسر سیزده ساله اش نفرستاده و مخارج ایشان در این مدت منحصر به بیست تومان پول و دو خروار گندم و ۵ عدد بَره بوده. کمینه هم به هیچ وجه دسترس به مشارالیه نداشته و خدا شاهد است تمام مایحتاج و لوازمات زندگانی خود را فروخته و مخارج نموده ام. فعلاً بابت تکلیف و بیچاره ام. از حضور مبارک حضرت اشرف عاجزانه تقاضا می نماید احقاق حق فرموده، امر و مقرر فرمایند مشارالیه را در اصفهان حاضر نموده، رسیدگی شود. حقوقات و نفقه این مدت را پرداخته و چنانچه مایل به زناشویی است، متعهد شده نفقه یومیه کمینه را بپردازد، یا این که حقوقات و قباله ام را پرداخته، مستخلص شوم. در خاتمه متذکر می شود مشارالیه دارای ثروت کافی [بوده] و در گل شور میان کوه، عمارت ساخته، پست امنیه دولتی و تلفن در منزل اوست. برادر مشارالیه، مهندس محمدحسن خان در گل شور، معروف است» (ساکما، ۷۹۶۵۶/۲۹۳).

در پاسخ به این عریضه، در تاریخ ۱۳۱۱/۱۲/۲۶ خطاب به حکومت اصفهان نوشته شده است: «شاکیه راجع به قباله و نفقه هرگونه شکایتی دارد عرض حال رسمی، مطابق قانون، تنظیم و سواد مدارک خود را در دفتر محترم حکومتی یا یکی از دفاتر محاکم عدلیه اصفهان، مصادق نموده^۱ و با الصاق تمبر قانونی ارسال دارد تا به وسیله اداره امنیه، شوهرش احضار و وقت محاکمه به مشارالیه نیز اطلاع داده، احقاق حق او بشود» (ساکما، ۷۹۶۵۶/۲۹۳).

۱. چون در آن زمان دستگاه کپی وجود نداشت، از روی اسناد بازنویسی می کردند و کسی هم که سند را بازنویسی می کرد، زیر آن می نوشت: «برابر اصل است» به این شکل سند دوم ارزش و اعتبار سند اول را پیدا می کرد.

یک سال بعد در تاریخ ۱۳۱۲/۴/۲۵ گلابتون بار دیگر خطاب به حکمرانی اصفهان نوشت «کمینه گلابتون خانم، هویت بوذرجمهری، ساکن کوچه شیخ یوسف، ناحیه ۴، خانه نمبر ۸، چون این کمینه در اول اسفند ۱۳۱۱ عرض حالی راجع به شکایت شوهر خود محمدتقی خان نام بختیاری ساکن گل شور میان کوه و توسط آقای مؤقرالملک، معاون حکمران محترم، به پیشگاه عالی عرض نمودم و در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۱۲ دست خط محترم تحت نمبر ۱۲۱ به ضمیمه گواه مراسله حکومت محترم تحت نمبر ۲۴۷۹ به اینجانبه ابلاغ شد، پس از آن دیگر هیچ گونه اقدامی نشده و دعاگو به کلی از جریانات امر، بی خبر می باشم و از حضور مقدس، عاجزانه تقاضا می نمایم بذل عطوفت و مرحمت فرموده، امر و مقرر به رسیدگی فرمایید. احقاق حق یک نفر زن بیچاره با یک بچه سیزده ساله بشود و تکلیف معاش ما دو نفر معین شود. امر، امر مبارک.»

سرانجام این عریضه در این حد معلوم است که در ذیل نامه نوشته شده است: «با مراجعه به سابقه، جواب داده شود» (ساکما ۲۹۳/۷۹۶۵۶).

۴.۳. فرزند مرا از مازندران برگردانید!

در دوره رضاشاه کارخانجات سلطنتی در شمال کشور به راه افتادند؛ اما به دلیل عدم آشنایی جوانان مازندرانی با کارگری در کارخانجات نساجی، از اصفهان درخواست نیروی انسانی شد. ازسوی وزارت صنایع، گروهی به اصفهان آمدند و عده ای از کارگران کارخانجات و همچنین مدارس و پرورشگاه یتیمان را تشویق به عزیمت به چالوس کردند. اما دوری این افراد، برای خانواده هایشان ایجاد تشویش کرد. عریضه های چندی از پدران، همسران و مادران آنها برجای مانده است که از حاکم اصفهان درخواست کرده اند این مسافری را بازگرداند. دو مورد از این عریضه ها در ادامه، بازنویسی می شود:

در تاریخ ۱۳۱۶/۹/۳۰ خانم آغابیگم مجیدی به «اداره جلیله حکومتی» نوشته است: «محترماً به عرض عالی می رساند اینجانبه آغابیگم مجیدی، صبیۀ مرحوم حسن علی، ساکن بخش ۴ کوچه مقابل حمام دوشنبه دین، بر اینکه طفلی داشتم موسوم به آقامحمد مجیدی، او را گذارده بودم در مدرسه پرورشگاه، مدیر مدرسه [او] را فریب داده، به عنوان اینکه او را روانه می کنم طهران، چند روزی بیشتر طول نمی کشد که برمی گردد با پول زیاد، فعلاً دو ماه است که این کمینه از بچه سیزده ساله هیچ اطلاعی ندارم و شب و روز گریه می کنم. محض خاطر جدۀ او تقاضا مندم استرحاماً امر و مقرر فرمایید بچه مرا برگردانند. حالا هم رفته ام پیش مدیر، می گوید او را برده اند چالوس. محض خاطر جدۀ او پیغمبر، بفرستید او را بیاورند که این کمینه اگر بچه ام نیاید، تلف می شوم» (ساکما، ۲۹۱/۳۵۹۲).

این نامه از زبان زنی در نقش مادر نگاشته شده است. زنانی در نقش همسر نیز نامه های مشابهی نوشته اند. یک نمونه صاحب جان بود که همسرش را به شاهی (قائم شهر) برده اند و مدت پنج ماه از همسر خود بی خبر بوده است. وی در تاریخ ۱۳۱۶/۱۲/۱۳ به فرماندار اصفهان

نوشته است: «محترماً عرضه می‌دارد کمینه صاحب‌جان، عیال غلام‌علی ابراهیم‌زاده، ساکن یزدآباد، کوچۀ شیرانی‌ها، بخش ۴ اصفهان، تقریباً مدت پنج ماه است که شوهرم رفته در کارخانه شاهی مازندران و کمینه با سه طفل صغیر [ناخوانا] می‌باشد؛ بی‌مخارج و آنچه داشتم فروخته، صرف گذران نموده‌ام و چاره‌ام مسدود شده؛ به‌علاوه شوهرم در آنجا مریض است؛ در مریض‌خانه است. تقاضا مندم مقرر بفرمایید او را مرخص فرمایند؛ بیاید سر بزند به زندگانی و اهل و عیال خود. دعاگوی حضرت حکمران جلیله بوده باشد. خدا شاهد است اسباب تحمل و راه چاره برایم مسدود شده است. خداوند عالم، عزت فوق عزت، عنایت فرماید. امر، امر مبارک است و دو عریضه نوشتم رسیدگی نشده است» (ساکما، ۲۹۱/۳۵۹۲).

۵.۳. بهره مالکانه مرا نمی‌دهند!

اقدس انصاری یک ارباب زمین‌دار و صاحب قریۀ کتونی برخوار^۱ بود؛ اما رعایایش با همدستی یکدیگر تلاش می‌کردند با ادعای سن‌زدگی گندم، سهم اربابی او را تحویل ندهند یا کمتر از حد انتظار بدهند. هر دو طرف «مصدق» تعیین کردند تا نظر و داوری او ملاک عمل باشد؛ باین‌حال نتیجه‌ای حاصل نشد. به همین دلیل وی در تاریخ ۱۳۱۷/۵/۸ به فرماندار اصفهان شکایت برد که: «اینجانبۀ مخدره، اقدس انصاری عرضه می‌دارد و چنانچه در چندین مراسله عرض شد، در موضوع غلۀ هذه السنۀ قریۀ کتونی برخوار، اینجانبه قرارداد قطعی ارباب و رعیت ردوبدل کردیم که طرفین، دو نفر مصدق تعیین نموده و از گفتۀ آنها تخلف نشود و در روز معین در محل حاضر شده و دید خود را از محصول غله که عبارت بوده از گندم و جو و گوشۀ گندم و کیکج^۲ قلمی نمودند. بعداً رعیت به اداره فرمانداری شکایتی کرده بود که در محصول گندم، سن^۳ داریم. باوجودی که مصدقین تخفیفی به آنها داده بودند و باز اینجانبه، بنده‌زادۀ خود را در اداره فرمانداری روانه کرده و امضا داده که اگر حقیقت دارد رسیدگی بشود. توسط آن اداره محترم، جلسه‌ای تشکیل شده و مصدق، دو مرتبه در محل رفته و صورت‌مجلس تنظیم شده و رعیت و ارباب، دومرتبه امضا داده و تخفیفی دومرتبه گرفته و حاصل گندم را هم تصرف نموده و به‌هیچ‌وجه، بهره مالکانه بنده را نمی‌پردازند و حال مدت دو ماه هست که از موقع برداشت محصول غلۀ برخوار می‌گذرد و حاصل موجودی بنده را به انواع و اقسام در محل، غارت کردند و هنوز هم هیچ اقدامی از طرف آن اداره نشده. تکلیف بنده که یک زنی می‌باشم با یک‌مشت رعیت چیست؟ تقاضای عاجزانه دارم که تحت رسیدگی واقع شود. [مهر]: (اقدس انصاری). (ساکما، ۲۹۳/۱۱۴۵).

معلوم نیست پاسخ حکمران به این عریضه چه بوده است.

۶.۳. بعد از فوت همسر، درب خانه‌ام را پلمپ کرده‌اند

ابعاد و علل شکایت جواهرخانم در عریضۀ پیش‌رو به‌درستی مشخص نیست؛ اینکه به چه دلیل و چه کسانی درب خانۀ این زن را بعد از مرگ همسرش پلمپ کرده‌اند و اثاتیۀ شخصی وی را که در خانه

۱. برخوار یکی از بلوکات شمالی اصفهان است که در حال حاضر شامل دو شهرستان برخوار و شاهین‌شهر می‌باشد.
۲. گوشۀ گندم و کیکج از محصولات فرعی غله است.
۳. سن، نوعی آفت یا بیماری در دانه گندم است که آن را از درون می‌خورد.

بوده، نمی‌دهند؛ لوازمی که او ادعا دارد از طریق کار کردن در کارخانه‌ها فراهم کرده است. به همین دلیل وی در تاریخ ۱۳/۴/۱۳۱۸ عریضه‌ای به شرح زیر، با خط و انشای ضعیف و اشتباهات املائی به فرماندار اصفهان نوشته است: «کمینه جواهرخانم، عیال مرحوم علی اکبر مارانی شاهزاده محمد، بر این که دوازده روز است شوهرم فوت شده تا رفتیم تخت فولاد^۱ او را دفن نماییم وقتی که آمدم درب اتاق مرا قفل^۲ نموده بودند. چون اثاثیه^۳ از خودم دارم که در اتاق قفل شده^۴ می‌باشد، تقاضامندم مقرر فرمایید درب اتاق را باز نمایند و اثاثیه^۵ من را بدهند تا تکلیف او معلوم شود. خدا شاهد است از لباس، از تمام فروعات من در خانه است که حالیه روی زمین می‌خوابم. از بخش ناحیه^۶، درب را قفل نموده‌اند. یک صد تومان از مال پدری موروثی در خانه این مرحومه آورده‌ام و در تمام کارخانه‌ها از وطن تا زاینده‌رود و شهرضا کار کرده‌ام که تمام اهل محل می‌دانند. حالیه که آخر عمرم شده، خدا راضی نیست که من پیرزن، دردمند و ویلان و سرگردان باشم. تقاضامندم محض رضای خدا رسیدگی فرمایید که شبانه‌روز به دعاگویی مشغول باشم.» فرماندار در پایین نامه نوشته است: «از طرف کلانتری ۵، اقدام» (ساکما، ۸۲۲۷۷/۲۹۳).

۷.۳. آغاز مصائب گرانی و قحطی

جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۱۸ ش. آغاز و در سال ۱۳۲۰ به ایران کشیده شد. اما اثرات فراگیر جنگ از همان ماه‌های اول در وضعیت اقتصادی و معیشتی جامعه عمومی ایران خود را نشان داد و موجب افزایش شدید قیمت اجناس شد.

روزنامه محلی اخگر، منتشره در اصفهان، در شهریور ۱۳۱۸ یعنی حدود یک ماه پس از آغاز جنگ، خبر از گرانی افسارگسیخته اجناس و اقدامات مقامات دولتی در کنترل بازار داد. «افروخته شدن آتش جنگ در يك قسمت محدود این دنیای وسیع، با کمال تأسف به دست يك عده از منفعت‌جویان، باز وسیله خوبی داده و آن‌ها را به خیال همان خام طمع‌هایی که در جنگ عمومی گذشته نمودند، انداخته، می‌خواهند دوباره در این گیرودار، سودهای سرشاری به دست آورده و خلاصه جیب يك عده خریداران بدبخت را خالی و جیب خود را پر کنند» (اخگر، ش ۱۴۶۲، ۱۹ شهریور ۱۳۱۸). مجدداً تأکید می‌شود در این زمان، جنگ در اروپا آغاز شده بود و هنوز به مرزهای ایران نرسیده بود؛ بلکه دو سال بعد در شهریور ۱۳۲۰ جنگ به‌طور مستقیم به ایران سرایت کرد. اما شهرداری اصفهان در همان سال ۱۳۱۸ اعلام کرد فروشندگان کالاهای خارجی نباید افزایش قیمت داشته باشند. در ادامه همین خبر، روزنامه اخگر نوشت: «به‌طوری که اطلاع داریم در همین چندروزه، یعنی روزهای قبل از انتشار آگهی شهرداری اصفهان، تمامی کالاهای بیگانه را بازرگانان و فروشندگان، به يك برابر و نیم تا دو برابر بهای اصلی خود ترقی داده بودند و اگر این قدم سودمند برداشته نمی‌شد، تاکنون به چندین برابر ترقی کرده بود (اخگر، ش ۱۴۶۲، ۱۹ شهریور ۱۳۱۸). باین‌وجود در اثر جنگ، باز گرانی‌ها شدت یافت؛ به‌اندازه‌ای که شهرداری اصفهان تشکیلاتی برای کمک به افراد بی‌بضاعت و نگهداری فرزندان آنها تأسیس کرد. همین اقدام شهرداری موجب

۱. قبرستان عمومی اصفهان در دوره گذشته که در جنوب این شهر قرار دارد.
۲. اصل: غلف
۳. اصل: اساسیه
۴. اصل: غلف‌شده
۵. اصل: اساسیه

دریافت عریضه‌های زیادی خصوصاً از طرف زنان اصفهان شد. در یک نمونه زنی به نام عالیہ نصری در تاریخ ۱۳۱۹/۷/۲۲ به فرماندار اصفهان نوشت که شش فرزند یتیم دارد و شهرداری هزینه دو تا از آنها را متقبل شده است؛ باین وجود از عهده مخارج چهار فرزند دیگر برنمی‌آید. او از فرماندار خواستار افزایش «وظیفه» خود شده است:

«معروض می‌دارد کمینه، عالیہ نصری ساکنه [بخش ۲ بازارچه خان، درب کوشک، اداره شهرداری از شش فرزند، دو نفر را جزئی کمکی می‌نماید. کمینه، آبرودار بوده، بیوه‌سار می‌باشم. با ۶ فرزندان به سختی می‌گذرد. خصوصاً پیش‌آمد سرمای زمستان. استدعا دارد امر و مقرر فرمایند قدری به وظیفه کمینه افزوده که زمستان را آسوده، دعاگوی وجود مبارک حضرت جناب آقای فرماندار معظم بوده و طفلانم هم دعاگو باشند. امر، امر مبارک است. ایام به کام باد.» در حاشیه این عریضه شرحی اضافه شده است: «به عرض مبارک برسد این زن اظهار می‌کند شش بچه دارد و شوهرش هم معلوم نیست کجا رفته. دو تا از این بچه‌ها را شهرداری نگاهداری می‌کند، باقی می‌ماند چهارتا که شهرداری ماهی ۳۰ ریال از محل بینوایان به او می‌دهند. مقصودش این است که با چهار نفر بچه و ۳۰ ریال نمی‌تواند گذران نماید. حالا می‌خواهد چیزی اضافه به او بدهند» (ساکما، ۱۳۹۳/۷/۹۶۵۶). درباره این درخواست معلوم نیست چه تصمیمی گرفته شده است.

۸.۳. کمک کنید فرزندانم تحصیل کنند

موضوع عریضه پیش‌رو، دغدغه مادری به نام خانم سلطان است که همسرش هشت سال پیش از دنیا رفته است. وی با داشتن دو فرزند یتیم، برای ادامه تحصیل فرزندان در خواست کمک کرده است؛ لذا در تاریخ ۱۳۲۰/۶/۱۵ به فرماندار اصفهان نوشته است: «عرضه داشت کمینه، خانم سلطان به شماره ۵۳۳۵ عیال مرحوم آقا جلال، ساکن خیابان حافظ. شوهرم در هشت [سال] قبل فوت شده؛ دو بچه صغیر دارم که یکی از آنها فلج است و از چهار سال قبل تا به حال به موجب توصیه و سفارش اداره فرمانداری اصفهان که به اداره فرهنگ فرموده بودند، به مدارس سعدی و حکیم نظامی سپرده شده‌اند. ولی به واسطه نداشتن امر معاش، کتابی که لازم دارند نمی‌توانم خرید نمایم. در ابتدا هم به امر فرماندار معظم، پسر مرحوم کازرونی لباس به آنها مرحمت فرمودند. لذا عاجزانه مستدعی است که برای مفتوح شدن مدارس، امر فرمایند اداره فرهنگ موجبات تحصیل دو نفر بچه این ضعیفه بیچاره را مرحمت فرمایند». فرماندار حسن مستوفی در ذیل نامه نوشته است: «عیناً به اداره فرهنگ ایفاد می‌شود» (ساکما، ۱۳۹۳/۴/۱۷۸).

۹.۳. شوهر بیمارم در حبس شهربانی است

با رفتن رضاشاه یعنی سال ۱۳۲۰ جنبش کارگری اصفهان وارد مرحله تازه‌ای شد. کارگران در ابتدا در مقابل کارفرما و صاحبان کارخانه‌ها صف کشیدند، آنها در شرایط گرانی و تورم بالا، تقاضای افزایش حقوق داشتند. حزب توده نیز این تنش را کانالیزه و تشدید می‌کرد. در همین حین از سال

۱۳۲۳ کارگران اصفهان دو شعبه شده و در دو اتحادیه رقیب (مخالف و موافق حزب توده) به جان یکدیگر افتادند. شرح این جریان در کتاب *فرانزوفورد صنعت نساجی در اصفهان* (رجائی، ۱۳۹۶، صص ۳۲۴-۴۰۰) به تفصیل اشاره شده است. اما درج یک سند در اینجا بی‌مناسبت نیست که شهربانی اصفهان در تاریخ ۱۳۲۳/۱/۳۰ به وزارت کشور گزارش داد «امروز عصر عده زیادی از کارگران کارخانه صنایع پشم و ریسباف و شهرضا به کشمکش و نزاع پرداخته، در نتیجه عده‌ای مجروح و شهربانی ناچار شد که از نظامیان کمک خواهد» (ساکما، ۱۳۲۳/۴۴۱۷۸). این سه کارخانه که بر محور خیابان چهارباغ بالا و نزدیک هم قرار داشتند، محلی برای کشمکش و زدوخورد بودند. این تحولات که حتی به قتل چند کارگر هم منتهی شد، پیامدهای مصیبت‌باری برای زنان و مادران کارگران مزبور داشت. یک نمونه در تاریخ ۱۳۲۲/۱۱/۱۰ زهرابگم به استاندار اصفهان نوشت: «این کمینه زهرابگم، عیال محمدعلی قرضی که مدت ۲۵ روز است او در حبس شهربانی می‌باشد، حالیه مریض است؛ سینه پهلوی دارد و در حبس شهربانی. من کمینه بیچاره دارای دو نفر اولاد کوچک هستم، نه راه ممر استطاعتی را دارم. پدر اینجانب سیدعباس هم توانایی ندارد. هفت نفر عائله دارد. شما را به وجدان و شرافت خودتان، شما را به حق مقدسات عالم، حالیه، دیگر بس است. امر و مقرر فرمایید شوهر اینجانب از حبس خارج نمایند. فعلاً جان شوهر اینجانب به معرض تلف است. امر، امر مبارک است.» استاندار در کنار نامه نوشت: «عیناً به اداره شهربانی اصفهان فرستاده شود» (ساکما، ۱۳۲۳/۷۹۶۵۶).

۳.۱۰. هر دو فرزند این مادر چاقو خورده‌اند

دو سال بعد از عریضه بالا، از دو عریضه زنی به نام سلطان شیرانی^۱ به نظر می‌رسد که همسر و فرزندانش در میان میدان دعوای کارگری بوده‌اند و آسیب دیده‌اند. در عریضه اول در تاریخ ۱۳۲۴/۳/۴ وی به استاندار نوشته است که دو فرزندش مورد حملات شدید جناح کارگری رقیب قرار گرفته‌اند و از شدت جراحت، به بیمارستان منتقل شده‌اند. وی با ذکر نام حمله‌کنندگان، از استاندار درخواست رسیدگی می‌کند:

«عرضه می‌دارم کمینه، خانم شیرانی در تاریخ سه‌شنبه اول خرداد ۲۴ ساعت ۸ صبح در موقعی که فرزندم حسن شیرانی جهت کارخانه می‌رفته برای کار، در خیابان دنبال رودخانه نزدیک کارخانه پنبه، اشخاص زیر به‌طوری که فرزندم اظهار و شناخته و اشخاصی که حضور داشته [گفته‌اند] محمد تخت فولادی/حسن عمرانی/رجب‌علی رهنمایی/شیخ‌احمد کفعمی، به اتفاق چند نفر دیگر به فرزندم حمله نموده، با چوب و کارد و چاقو به قصد قتل، ضربت‌های متعدد زده، به حالت فوت او را گذارده و می‌روند که فعلاً در مریض‌خانه احمدی بستری و خطرناک است. مجدداً امروز که جمعه چهارم خرداد است فرزند دیگرم کریم شیرانی که از خیابان شاه به طرف بیدآباد می‌آمده، اشخاص زیر که شناخته شده به اتفاق ششصد نفر با اسلحه سرد و گرم به او حمله و او را ضربت‌های متعدد زده که ضربت مهم (موجب قتل) را به دستور و امر صدری، معروف به شمس^۲ (احمدی

۱. شیرانی‌ها طایفه‌ای از الوار بختیاری بودند که در دوره فتح‌علی‌شاه به اصفهان آمده و در شمال این شهر (عمدتاً محله بیدآباد) ساکن شدند. (تحقیقات محلی)
۲. شمس صدری یکی از فعالان و رهبران کارگران اصفهان بود که در جنبش کارگری دهه ۱۳۲۰، نقش فعالی داشت. از وی خاطراتی با عنوان «در راه وظیفه» باقی مانده است. او در این خاطرات از افرادی که در سند نام برده شده است، صحبت می‌کند. (صدری، ۱۳۳۰، ص ۳۵)

استکی فرزند قاسم) با کارد به شکم فرزندم دارد و او را مجروح که فعلاً در مریض‌خانه سنبلستان^۱ تحت معالجه است. آیا دو فرزند کمینه، قربانی هوس رانی شمس صدری می‌باشند؟ استدعای رسیدگی و مجازات مرتکبین می‌شود. (هر دو نفر خطرناک در شرف موت است) حسین صرافان / صدری معروف به شمس / محمد استکی فرزند حیدر / مهدی استکی فرزند قاسم. انگشت خانم / استاندار موضوع را به شهربانی حواله داد: «عیناً جهت رسیدگی و اعلام نتیجه به اداره شهربانی اصفهان فرستاده می‌شود» (ساکما، ۱۴۶۹۶۳ / ۲۹۳).

۱۱.۳. عریضه زنی به دلیل زندانی بودن شوهر و فرزندان

مدت کوتاهی پس از عریضه اول، در تاریخ ۱۳۲۴/۳/۳۰ سلطان شیرانی عریضه دومی درباره مجروح شدن یکی از فرزندان و زندانی بودن یکی از فرزندان دیگر و همسر خود نوشت که همچون یک تراژدی کامل است:

«عرض داشت این کمینه، خانم سلطان شیرانی مقیمه پای چنار بیدآباد، زوجه جعفرخان شیرانی آن است که در چندی [پیش] فرزندان این جانب را حسن و کریم را بدون جرم و گناه، به تحریک الوار بیدآباد^۲، به واسطه دعوای ملکی واقعه در دادسرای شهرستان اصفهان، تقارن وقت را غنیمت شمرده و فرزندان کمینه نامبرده بالا را به ضرب کارد و چاقو و آلات قتاله به اندازه‌ای مجروح نمودند که در اثر کتک زیاده، حالیه، مشرف به هلاکت و موت بوده. حالیه هم کریم که اصلاً اطلاعی نداشته، در خارج شهر زندانی شده و در مریض‌خانه قشونی است.

ریاست محترم استاندار، شما را به مقدسات قَسَمَت است که شما حافظ و نگهدار ما بیچارگان هستید، رسیدگی فرمایید که به چه علت بچه صغیر دوازده ساله بی‌گناه در زندان شهربانی توقیف است و روزی یک مرتبه می‌آورند و می‌گویند رها می‌کنیم و مجدداً توقیف می‌کنند. کما اینکه شوهر کمینه، جعفرخان، در فرح‌آباد^۳ توقیف است و تمام زراعت از بین رفت. سزاوار است که روزی سی تومان قرض [ناخوانا] با خون جگر، شب و روز فریاد خودم و بچه‌های صغار، گوش فلک را کر نموده، توجه فوری به فریاد این کمینه اگر شما نرسید دامن شما را در قیامت می‌گیرم و می‌روم به مقامات عالیه شکایت خود را بنمایم. با ادله مثبت ثابت می‌کنم که ما را بدون گناه از روی عنادورزی، محل وقت پیدا کرده‌اند اشخاص مغرض. مخصوصاً کریم که در قشون زندان می‌باشد و در پنجه‌گان عزرائیل است، می‌خواهند حرکت بدهند. [اثر انگشت]: (خانم سلطان).

استاندار سعی کرد این بار کمکی به خانم شیرانی کند. پس نامه را به دادسرا ارسال کرد. «جواب داده شود چون موضوع در دادسرا تحت رسیدگی و تعقیب می‌باشد، مشروحاً شما ارسال گردید. لازم است به دادسرا مراجعه نمایید. ضمناً رونوشت این نامه نیز در پیوست می‌باشد که تهیه می‌شود به پارک^۴ فرستاده شود» (ساکما، ۱۴۶۹۶۳ / ۲۹۳).

۱. منظور، بیمارستان امین کنونی است که در خیابان ابن‌سینا قرار دارد و در دوره رضاشاه پایه‌گذاری گردید و اکنون زیر نظر دانشگاه علوم پزشکی اصفهان اداره می‌شود.
۲. بیدآباد یکی از محلات شمالی اصفهان است و ساکنین آن در قدیم، بیشتر، الواری بودند که به این شهر مهاجرت کرده بودند.
۳. فرح‌آباد از محلات جنوبی اصفهان است که به دلیل وجود پادگان ارتش در آنجا شهرت دارد. این‌که گفته است شوهرش در فرح‌آباد، زندانی است یعنی توسط ارتش دستگیر شده است.
۴. پارک هم به معنی پرونده و هم به معنی شعبه دادسرا است.

۱۲.۳. عریضهٔ مادری به دلیل زندانی شدن فرزندش

شاهرخ شیرانی مادری است که فرزندش، مرادعلی، در همین دعوای کارگری به زندان افتاده است. او معتقد است از روی عداوت کاری کرده‌اند که ۲۵ روز است فرزندش در حبس شهربانی است. طبق متن، پدر وی نیز مبتلا به جنون است و هر لحظه امکان آسیب زدن به خود را دارد. لذا شاهرخ در تاریخ ۱۳۲۴/۳/۳۱ به استاندار اصفهان نوشته است:

«عرضه داشت کمینه شاهرخ شیرانی ساکن کوی پای‌چنار بیدآباد بر این است که غلامزادهٔ کمینه، مرادعلی شیرانی که از روی دشمنی و عداوت، راپرت^۱ او را داده‌اند و بدون جهت و تقصیر، فعلاً قریب بیست و پنج روز است او را گرفته‌اند، این کمینه، مادر پیر ناتوان او و پدرش ابراهیم که پیرمرد و مجنون می‌باشد، به قسمی که روزی یک مرتبه می‌رود و خود را در چاه بیندازد و یک نفر سر چاه مواظب احوال او می‌باشد که خود را در چاه نیندازد و سه نفر بچهٔ کوچک که برادر و خواهر او می‌باشند، مرادعلی کفیلی امورات این دعاگویان، پنج نفر می‌باشد و کسی دیگر را هم ندارم که امورات فدویان را متحمل بشود و درنهایت عُسرت و مشقت فوق‌العاده، گذران می‌نماییم.

حضرت اشرف را به مقدسات عالم قسم می‌دهم و محترماً استدعای عاجزانه می‌نمایم آن‌که امر و مقرر فرمایند که از روی واقعیت، رسیدگی و اقدام کاملی در امر او بفرمایند و هرگاه بدون سبب و تقصیر او را گرفته‌اند، امر به استخلاص او فرمایند که پرستاری دعاگویان را بنماید. خداوند گواه است از شدت بی‌بضاعتی نزدیک است ماه‌ها پنج نفر از بین برویم. چون پناه و ملجائی نداشتیم، لذا پناهنده به وجود حضرت اشرف شدم.

خداوند را به عزت و جلال ذات اقدس خودش قسم می‌دهم روزه‌روز بر عمر و عزت و شوکت و اقبال حضرت اشرف بیفزاید. دیگر امر، امر مبارک است». [اثر انگشت]: [شاهرخ شیرانی مادر مرادعلی] پاسخ استاندار زیاد با همدلی همراه نبود. او در پایین نامه نوشت «جواب داده شود استانداری در این کار مداخله ندارد. به دادسرا مراجعه نمایید» (ساکما، ۱۴۶۹۶۳/۲۹۳).

امروز که هشتاد سال از آن روزها می‌گذرد، یک محقق متأثر می‌شود که چرا عده‌ای جوان با غرور و لجابت، خود را به دردسر انداخته و این چنین برای مادران خود التماس و خوارى خریدند.

۱۳.۳. درخواست کمک از کمیسیون کمک به مستمندان

در سال ۱۳۳۷ فرمانداری اصفهان کمیسیونی به نام کمیسیون کمک به مستمندان تشکیل داد. بر اساس اسنادی که بر جای مانده است، این تشکیلات دارای مُهر و سربرگ مخصوص و نام کامل آن «کمیسیون کمک به مستمندان اصفهان (نوانخانه)» بود. ریاست آن هم را هم فرماندار اصفهان بر عهده داشت. دستگاه اجرایی این تشکیلات، شهرداری اصفهان بود که با کمک پاسبانان شهربانی فعالیت می‌کردند.

اولین عریضه راجع به این کمیسیون مربوط به زنی به نام صغری ابراهیمی است. او در تاریخ ۱۳۳۷/۵/۲۰ به فرماندار اصفهان نوشته است: «محترماً به عرض می‌رساند کمینه، صغری

۱. اصل: راپورت

ابراهیمی، ساکن بخش ۱ خیابان شیخ بهایی، تقاضامند است از محل کمیسیون کمک به مستمندان به کمینه کمکی نموده، بتوانم در این ولایت غربت، امرارمعاش نمایم؛ زیرا هر چه داشتم مصرف خرج خود و اطفالم نمودم و درآمدی ندارم. بی‌نهایت به عُسرت گذران می‌کنم. استدعای لطف جنابعالی را دارم. اثر انگشت صغری ابراهیمی». فرماندار در زیر نوشته است: «عیناً به شهربانی ارسال می‌گردد. دستور فرمایید رسیدگی و نتیجه را ضمن اعاده مرجوعه اعلام دارند. فرماندار و رئیس کمیسیون کمک به مستمندان اصفهان- خردپیشه» (ساکما، ۸۲۴/۸۰۸۹۳/۲).

۱۴.۳. زنی با پنج طفل یتیم

در تاریخ ۱۳۳۷/۵/۳ زنی به نام زیبا کیانی طی عریضه‌ای به فرماندار اصفهان، برای ادامه معیشت خود درخواست کمک می‌کند: «محترماً معروض می‌دارد اینجانبه زیبا کیانی، ساکن بخش ۴ دروازه حسن‌آباد که دارای ۵ طفل یتیم می‌باشم و هیچ راه امیدی ندارد، از آن مقام معظم تقاضامند است برای رضای خدا به کار اینجانبه رسیدگی و در صورتی که استحقاق دارم مقرر فرمایید کمکی برایم منظور دارند تا به دعاگویی وجود مبارک و مشغول باشم. ضمناً از سال گذشته نیز بانوان عضو [ناخوانا] منزل را بازدید و کمک لباس و نقدی فرمودند، اما امسال مراجعه و بگویند که هنوز توقع کمک نشده است.» فرماندار این یکی را هم به شهربانی حواله داد «عیناً به شهربانی اصفهان ارسال می‌گردد. دستور فرمایند رسیدگی و نتیجه را ضمن اعاده مرجوعه اعلام دارند. فرماندار و رئیس کمیسیون کمک به مستمندان اصفهان» (ساکما، ۸۲۴/۸۰۸۹۳/۲).

۱۵.۳. یک عریضه دیگر از زنی با چند سرعائله

در تاریخ ۱۳۳۷/۶/۶ جواهر هاشمیان، طی عریضه‌ای از فرماندار اصفهان کمک خواست «محترماً به عرض مبارک می‌رساند کمینه، جواهر هاشمیان، ساکن بخش ۴ اصفهان، چون دارای ۳ بچه هستم، از طرفی توانایی، به هیچ وجه ندارم. خواهشمند است مقرر فرمایید از محل کمک به مستمندان اصفهان کمکی به کمینه بفرمایند؛ بلکه به این چند سرعائله، رفاهیتی شده و به دعاگویی وجود مبارک مشغول باشم. در پایان منتظر بذل توجه مخصوص آن مقام هستم». رئیس حسابداری شهرداری هم در ذیل همین نامه، سخنان جواهر هاشمیان را تصدیق کرد: «اینجانب گواهی می‌نماید که بانو جواهر هاشمیان دارای سه طفل و استحقاق همه‌گونه مساعدت را دارد. رئیس حسابداری». در نهایت پاسخ داده شد: «دو جیره داده شود» (ساکما، ۸۲۴/۸۰۸۹۳/۲).

۱۶.۳. لطفاً روزانه سه جیره به من بدهید

زنی به نام حاجیه خانم نریمانی به دلیل فقر و عسرت زیاد در تاریخ ۱۳۳۷/۶/۱ عریضه‌ای نوشته است و خواستار روزانه سه جیره از محل کمیسیون کمک به مستمندان شده است: «محترماً به عرض می‌رساند این کمینه، حاجیه خانم نریمانی ساکن بخش ۳ کوی سدخان؟ دارای چهار طفل

یتیم بدون سرپرست می‌باشم که باید با هزار خون جگر، وسایل خوراک و پوشاک آنها را فراهم کنم. درنهایت عسرت و پریشانی به سر می‌برم. اهل تکدی هم نبوده و نیستم. چون دستم از هرجا کوتاه و راه چاره‌ام مسدود شد، ناچار شدم شمه‌ای از وضع خود به حضور مبارک عرضه دارم. بنا به مراتب معروضه بالا استدعای بذل توجه را دارم. امر و مقرر فرمایید از محل کمک به مستمندان روزانه سه جیره به کمینه بدهند که بتوانم در ظل توجهات آن جناب، فرزندان خود را اداره کنم و به دعاگویی ذات مقدس شاهنشاه محبوب و آن استاندار معظم باشم.» در حاشیه این عریضه امام جمعه اصفهان یک جمله دارد که مؤید سخن صاحب عریضه است. یادداشت امام جمعه اصفهان در کنار متن دیده می‌شود: «کمک به نامبرده بالا بسیار به موقع است و البته انجام خواهید فرمود و ضمناً امضای محمد حسین‌نیا مورد تصدیق است الاحقر- امام جمعه اصفهان.» و فرماندار در حاشیه نوشته است: «بررسی و اقدام لازم» (ساکما، ۸۲۴/۸۰۲۹۳).

۱۷.۳. فرزند بیمار در خانه دارم

در تاریخ ۱۳۳۷/۶/۱ معصومه علی‌اکبر به دلیل مشکلات مالی، مقروض بودن و داشتن فرزند بیمار، عریضه‌ای به فرماندار اصفهان نوشته و درخواست کمک کرده است. متن عریضه به این شرح است: «با احترام به عرض می‌رساند کمینه، معصومه، شهرت علی‌اکبر، با نهایت احترام به عرض می‌رساند؛ اولاً کمینه دارای چند سرعائله می‌باشد. یکی از فرزندانم تقی‌نام که تصدیق کلاس شش ابتدایی دارد همه وقت ناخوش و دل‌درد دارد. افتاده در خانه و از قرار ماهی چهل تومان برای کرایه خانه دارم می‌دهم. چون که یکی از بچه‌ام عقد کردند، چقدر مقروض شدم. امیدوارم به هیچ طرف نیست و ندارم. با این خرج و قرض، تقاضای عاجزانه از آن مقام محترم دارم امر و مقرر فرمایید از طرف خیریه بلکه کمک به کمینه بشود، به دعاگوی مشغول باشم.» فرماندار در حاشیه نامه نوشت «عیناً به شهربانی اصفهان ارسال می‌گردد. دستور فرمایید رسیدگی و چگونگی را ضمن اعادة مرجوعه اعلام دارند» (ساکما، ۸۲۴/۸۰۲۹۳).

۱۸.۳. مرا از نوانخانه رهایی دهید

مأمورین نوانخانه و پاسبان، زنی به نام مریم منصوری را که به گفته خود وی، کارگر کارخانه کتیرا و همسر فردی کاسب بوده، دستگیر و به نوانخانه فرستاده‌اند. وی که نسبت به این موضوع ناراحت و معترض است در تاریخ ۱۳۳۷/۶/۱۰ به فرماندار اصفهان نوشته است: «با کمال احترام به عرض می‌رساند کمینه، مریم بانو، شهرت منصوری، ساکن طوق‌چی بخش ۲ اصفهان، به این که کمینه، عیال استاد ابراهیم پنبه‌دوز می‌باشم. تقریباً در چهار روز قبل بنده می‌رفتم به کارخانه کتیرا؛ روزی دو تومان مزد داشتم؛ مشغول کار بودم؛ در بین راه مأمورین نوانخانه^۱ و پاسبان، کمینه را گرفته، بردند به نوانخانه می‌باشم. چون که کمینه، شوهر دارم کاسب و دارای چند اولاد [نخوانا] تقاضا دارم از مقام محترم دو کلمه مرقوم بفرمایید... بیرون بیاورند. چون که [نخوانا] باعث آبروریزی نباشد.

۱. اصل: نوانخانه

چنان‌که بعدازاین دیده شد از عهدۀ مجازات قانونی برآیم» فرماندار این عریضه را نیز به شهربانی ارجاع داده است: «عیناً جهت رسیدگی و اقدام مشخص به شهربانی اصفهان ارسال گردد» (ساکما، ۸۲۴/۸۰۲۹۳).

۱۹۳. به جای یک کیلوان به من دو کیلوان بدهید

شاید تأثیربرانگیزترین عریضه از سوی صغری کرمی است که با هشت سر عائله خواستار آن بود که به جای یک کیلوان که اکنون درحال دریافت بود، دو کیلوان به او بدهند. در پیگیری همین درخواست او دو نامه به فرماندار نوشت. در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۲۸ به فرماندار نوشت: «محتوماً معروض می‌دارد اینجانب صغری کرمی، نظر به این‌که دارای ۸ سر عائلۀ صغیر می‌باشم و در چندی قبل برای مساعدت و کمک، دست به دامن شما شده و امر فرمودید که روزی ۲ کیلوان به ما بدهند، جان‌نثار رفتم برای گرفتن نان [ولی] بیش از یک کیلوان فقیه به بنده نمی‌دهند. خود حضرت عالی فکر کنید ۸ سر عائله با یک کیلوان چه بکنم؟ لذا استدعای عاجزانه دارم محض رضای خدا و سلامتی خودتان و خانواده‌تان ترحمی به حال ما بدبختان کنید و امر و مقرر فرمایید روزی ۲ کیلوان به ما بدهند. امیدوارم از خداوند متعال روزبه‌روز عزت و دولت شما زیاد شود. در خاتمه باز برای کمک، دست به دامن شما شده و امید کمک دارم. تا چه کند همت والای تو. جان‌نثار بانو صغری کرمی».

[پشت صفحه] «باری اینها نام و فامیل و شماره شناسنامه‌های بچه‌هایم می‌باشند: قربان علی صمدی، فرزند یک‌ساله بنده، شماره شناسنامه ۱۷۳۴ / منور، سال تولد ۱۳۳۰، شماره شناسنامه ۱۷۳ / طلعت، سال تولد ۱۳۳۲، شماره شناسنامه ۱۷۳۴ / محترم، سال تولد ۱۳۳۴، شماره شناسنامه ۱۷۳۴ / صفرعلی صمدی، ۱۳۲۶، شماره شناسنامه ۲۸ / جمیله ۱۳۲۶، شماره شناسنامه ۲۸. قربان شما بگردند [(امضا)]» (ساکما، ۸۲۴/۸۰۲۹۳).

به نظر می‌رسد مدتی بعد این زن در عریضۀ دیگری مجدداً درخواست خود را تکرار کرده است: «محتوماً معروض می‌دارد این جانب جان‌نثار صغری کرمی، چون این جان‌نثار دارای ۸ سر عائله هستم و نمی‌توانم به هیچ‌وجهی نان آنها را فراهم سازم، لذا از آن مقام ارجمند خواهشمند است به کار بنده رسیدگی نمایند. چون به همت سر جنابعالی در سابق ۲ کیلوان به بنده می‌دادند و فعلاً یک کیلوی آن را کم کرده‌اند. باری از راه خداپرستی آقای فرماندار، خود شما قضاوت کنید یک زن با ۸ سر عائله با یک کیلوان در ۲۴ ساعت چه می‌توانم بکنم. خواهشی که از آن مقام ارجمند دارم این‌که مقرر فرمایید همان ۲ کیلوان سابق بنده را بدهند. بلکه به همت شما و یاری خداوند متعال این بچه‌ها از گرسنگی آزاد شوند و بنده، شبانه‌روز دعاگوی شما و فرزندانان هستم و امیدوارم که خدای متعال روزبه‌روز بر سعادت و درجه و رشد شما بفرزاید. خداوند را به عصمت فاطمۀ زهرا قسم می‌دهم که تمام فرزندانان و خودتان را روزبه‌روز سرفرازتر و سربلند سازد. تو را به خدا قسم می‌دهم دستور فرمایید که همان ۲ کیلوان سابق قبل را بدهند. چون بنده هیچ راه امید دیگر ندارم به جز

همت والامقام. با تقدیم احترامات فائق. صغرا کرمی» فرماندار در هاشم نامه، مدیر آنجا را مخاطب قرار داده است: «آقای واقفی موضوع چیست؟» (ساکما، ۸۲۴ / ۸۰۸۳ / ۲۹۳).

۲۰۳. دو کیلوان مرا بدهید

زنی به نام جان افروز منصوریان از اقشار بسیار ضعیف جامعه که به نظر می‌رسد بی‌خانمان باشد، در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۱۰ به فرماندار اصفهان نوشته است: «محترماً به عرض مبارک می‌رسانم این کمینه جان افروز منصوریان، مدت پانزده سال است که گوشهٔ میدان با شش بچهٔ خرده^۱ و یک شوهر عاجز به عزت زندگی می‌کنیم. رواندازم آسمان و زیراندازم زمین می‌باشد. رفتم دربار شاهنشاه اعلیحضرت شاه و شماره‌ای دربارهٔ آوردم برای دو کیلوان از نوانخانه می‌گرفتم که بچه‌هایم از بین نروند. خدا می‌داند از عیدی، آقای واقفی از مدتی که استاندار، عوض شده دو کیلوان بچه‌های زن ضعیفه را آقای واقفی بُرید. با اینکه دو شماره درباری دارم و به هیچ وجه جیرهٔ بچه‌های مرا نمی‌دهد و متوسل به آن مقام معظم می‌باشم. امر مقرر بفرمایید دو کیلوان بچه‌های مرا بدهند. محض رضای خدا. امر، امر مبارک. زیاده عمر و عزت مستدام باشد. به حق محمد و آله. [(اثر انگشت):] جان افروز.» [صفحهٔ روبرو] و شما را قسم به خدا می‌دهم که اگر دو کیلوان بچهٔ مرا نمی‌دهید امر و مقرر بفرمایید که نمره‌های مرا با پرونده‌های درباری، آقای واقفی بدهند. امر، امر مبارک. / علی صادقی (۱۵۳۹)، مرتضی (۱۲۰۹)، مصطفی (۳۰۱۲)، علی صادقی (۴۳۷)، فاطمه (۳۱۲)، زهرا (۳۳۷)، (ساکما، ۸۲۴ / ۸۰۸۳ / ۲۹۳). اثری از دستور فرماندار اصفهان در این عریضه دیده نمی‌شود.

۲۱۳. مادرم را از نوانخانه بیرون بیاورید

در عریضهٔ پیش رو، سکینه چینی‌ساز از دستگیری مادر بیمارش توسط مأمورین نوانخانه خبر داده و با ضمانت خود، رهایی مادرش را درخواست کرده است: او در تاریخ ۱۳۳۷/۶/۱۵ به فرماندار نوشته است: «محترماً به عرض می‌رساند کمینه سکینه بانو، شهرت چینی‌ساز، ساکن بخش ۳ اصفهان، کوچهٔ شهشهان می‌باشد. چون که در چند روز پیش مادرم به نام رودابه بانو را در کوچه گرفته از مأمورین نوانخانه^۲ بردند آنجا. فعلاً یک نفر زن فقیر و بیچاره و مریض است. اگر دو روز دیگری در نوانخانه بماند از بین می‌رود. تقاضا از مقام محترم جناب آقای فرماندار دارم دو کلمه مرقوم فرمایید به اینکه کمینه را از نوانخانه بیرون کند و خودم هر نوع ضمانت نمایم چنان چه [در حال گدایی] دیده شد از عهدهٔ مالی برآیم». فرماندار پاسخ داد: «عیناً با برگ ضمیمه جهت رسیدگی و اقدام مقتضی به شهربانی اصفهان ارسال دارید» (ساکما، ۸۲۴ / ۸۰۸۳ / ۲۹۳).

۲۲۳. درخواست یک کارگر اخراجی از کارخانه

چنان‌که می‌دانیم بحران کارخانه‌های نساجی اصفهان با جنگ جهانی دوم آغاز شد و همچنان ادامه داشت تا سرانجام به ورشکستگی و حتی تعطیلی بسیاری از آنها انجامید. نخستین افرادی که

۱. اصل: خورده
۲. اصل: نواخانه. تمام متن سند

از این روند مخرب، آسیب دیدند، کارگرانی بودند که از کار اخراج می شدند. در تاریخ ۱۳۳۹/۳/۳۱ کوکب میاری که سابقه ۱۸ سال کار در کارخانه «ریسباف» را دارد، از این شاکی بود که او را اخراج کرده و حتی سابقه او را نیز نادیده گرفته اند:

«اینجانب کوکب میاری به عرض می رسانم مدت ۱۸ سال است که سابقه کار در کارخانه دارم و حالا مدت سه سال است که بدون جهت از کارخانه بیرونم کرده اند و هر چه داشتم فروختم و خرج معاش کرده ام و فعلاً از بیچارگی به تنگ آمده ام و به هر مقامی که باید شکایت کرده ام؛ به من رسیدگی نکرده اند. ۵ ماه حقوق که از زمان کسائی^۱ که کارخانه به دست تصفیه^۲ افتاد به من نداده اند. آن ۵ ماه حقوق مرا هم نداده اند. بر سر کارم هم نمی گذارند. خواهش می کنم از آن مقام هیئت وزرا به کار من رسیدگی کنید و با سابقه این ۱۸ سال که از ۶ سال جلوتر در این کارخانه بودم که روی هم رفته ۲۴ سال است، حق الزحمه این مدت را هم به من بپردازند. آن روز کرده ام برای حالا. شما دانید خدا من هیچ کس را ندارم به غیر از خدا و شما به کارم رسیدگی کنید.

اصفهان بخش ۵، سیجان، مغازه احمد حاج مومن. کوکب میاری).
[یادداشت های حاشیه]: «شکایت معلوم نیست از کدام مؤسسات»؛ «مربوط به هیئت بازرسی کارگران است» (ساکما، ۱۳۴۸/۴/۲۹۳).

۲۳.۳. عریضه زنی کارگر به دلیل اخراج از بنگاه یک فرد

در یک عریضه، زنی کارگر نسبت به اخراج خود از بنگاه فردی به نام حاج عندلیب شکایت کرده است. وی در تاریخ ۱۳۳۹/۱۱/۱۱ به استاندار اصفهان نوشته است: «محتوماً به عرض می رساند بانو عصمت پوریزدان پناه راجع به این که در مدت ۲۰ سال در بنگاه حاج عندلیب، کارگر بودم و با حقوق روزی ۱۵ ریال تا الحال که حقوق مزبوره کرده است مبلغ ۵۰ ریال و بدون هیچ گونه خلاف مدت ۶ ماه که من را جواب کرده است و مرا دور سر می گرداند و مستدعی از آن جناب می باشم... به حال کمینه رسیدگی و احقاق حق من را از ایشان بفرمایید. چون کمینه یک عیال بیمار و ضعیف می باشم. انگشت بانو عصمت» در گوشه عریضه نوشته شده است: «مشارالیه اظهار می دارد به اداره کار هم شکایت نموده» (ساکما، ۱۳۴۸/۴/۲۹۳).

۲۴.۳. درخواست یک زن معلم برای انتقال به اصفهان

در دهه ۱۳۴۰ به دلیل رونق اقتصادی بی سابقه، جامعه ایرانی دستاوردهای زیادی کسب کرد. در نتیجه، طبقه متوسط توانستند از لحاظ فرهنگی و اجتماعی رشد بیشتری کنند. از جمله زنان توانستند مدارج ترقی علمی و آموزشی خود را طی کنند. در سند پیش رو زنی معلم به نام بتول، اهل اصفهان که در شهر کوهپایه (۸۰ کیلومتری شرق اصفهان) خدمت می کرد، به استاندار اصفهان عریضه نوشته و ضمن برشمردن مشکلات زندگی خود و مسئولیت نگهداری مادر بیمار، درخواست انتقال به شهر اصفهان را مطرح کرده است. در این عریضه شرایط اقتصادی معلمان

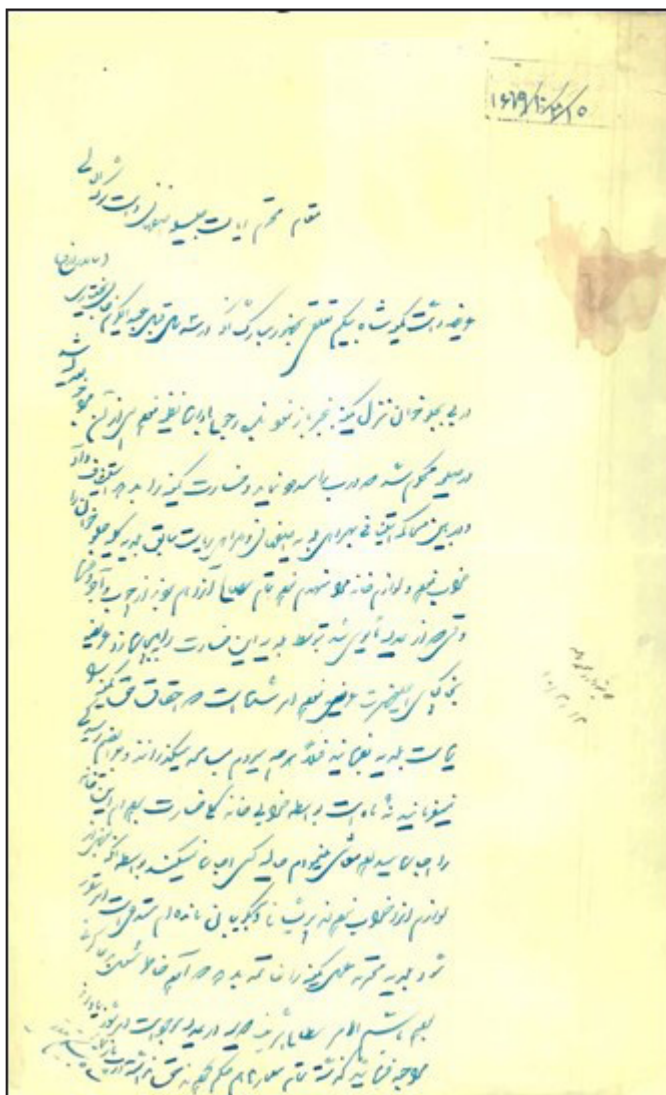
۱. سیدجواد کسائی یکی از بازاریان و فعالان اقتصادی اصفهان بود که از ابتدای تأسیس کارخانه ریسباف در سال ۱۳۱۴ مدیرعاملی این کارخانه را بر عهده گرفت. وی در اواسط دهه ۱۳۳۰ که از کار کنار رفت. او پدر حسن کسائی، نوازنده نی بود. ۲. در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، کارخانه های نساجی اصفهان با بحران های شدیدی مواجه شدند. به طوری که در بعضی کارخانه ها، بر اساس قانون تجارت، واداره تصفیه مدیریت آنها را بر عهده گرفت و امور آن را اداره می کرد. در ادامه این روند هم این کارخانه ها به مالکیت بانک های عامل درآمدند. در مورد کارخانه ریسباف، این کارخانه به دلیل وامی که از بانک ملی گرفته و قادر به بازپرداخت آن نبود، به مالکیت بانک مذکور درآمد. (درباریناره رگ، رجائی، ۱۳۹۶، صص ۱۳۱-۱۳۲)

به ویژه مصائب و سختی‌های زندگی یک زن معلم بارتاب یافته است. متن این عریضه مورخ ۱۳۴۷/۷/۲۲ به شرح زیر است:

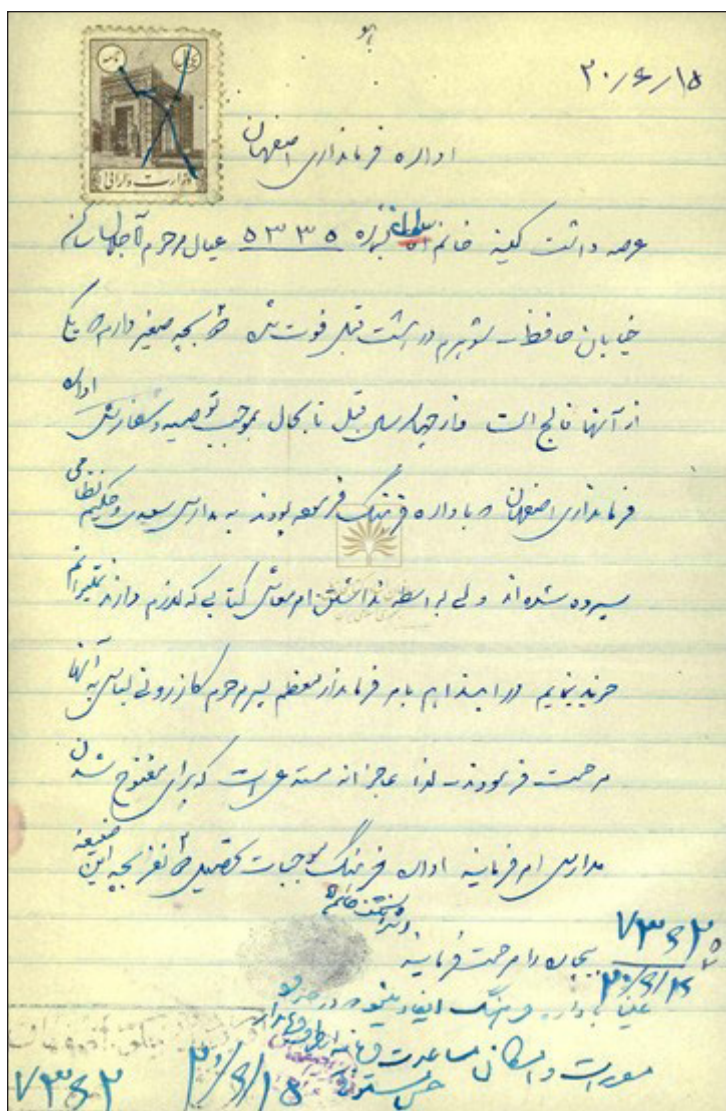
«اینجانب بتول گنجینه دارای دیپلم ششم طبیعی و فارغ التحصیل کلاس یک ساله تربیت معلم در تاریخ مهر ۱۳۴۳ به استخدام اداره آموزش و پرورش استان اصفهان درآمدم. محل خدمتم اکنون کوهپایه، ۱۲ فرسنگی اصفهان می باشد. در اینجا مدت چهار سال که خارج از محل سکونت مشغول انجام وظیفه بودم؛ رنج‌ها و ناراحتی‌های فراوانی را متحمل شده که نمی توانم آنها را وصف کنم. تنها باید به عرض برسانم که بنده دارای مادری پیر و ناتوان هستم که از دوره کودکی بدون وجود پدر، مرا تربیت نموده و تحصیلاتم را به دیپلم و بالاخره آموزگاری رسانیده، اکنون با اشتیاق فراوان انتظار دارد زحمات فراوانش جبران شود. او به علت مبتلا بودن به امراض قلبی قادر نیست که در ده زندگی کند و برای من هم بیش از این مقدور نیست بدون سرپرست در کوهپایه خدمت نمایم. سال گذشته صبح‌ها به محل خدمتم رفته و عصرها به اصفهان برمی گشتم. ولی این کار علاوه بر مخارج زیاد، طول راهش باعث ضعف اعصاب بنده گردید؛ به طوری که با تشکیل کمیسیون پزشکی، مدت ۶ ماه به طور مأمور در اصفهان بودم و زیر نظر پزشک به معالجات خود ادامه می دهم. ولی چون درآمد خانواده ما تنها همین حقوق فرهنگی است و من نمی توانم با ماهی ۴۶۰ تومان مخارج دوا و دکتر و کرایه منزل و مخارج رفت و برگشت به محل خدمت را بپردازم، لذا دست نیازم را به سوی شما دراز کرده و تقاضای کمک می نمایم... خواهشمند است دستور فرمایید مرا به یکی از دبستان‌های اصفهان انتقال داده و تا با آرامش خیال بتوانم وظیفه خویش را انجام داده، ضمناً کمکی هم به مادرم نموده باشم» (ساکما، ۵۱/ ۷۷/ ۲۹۳).

۴. پایان سخن

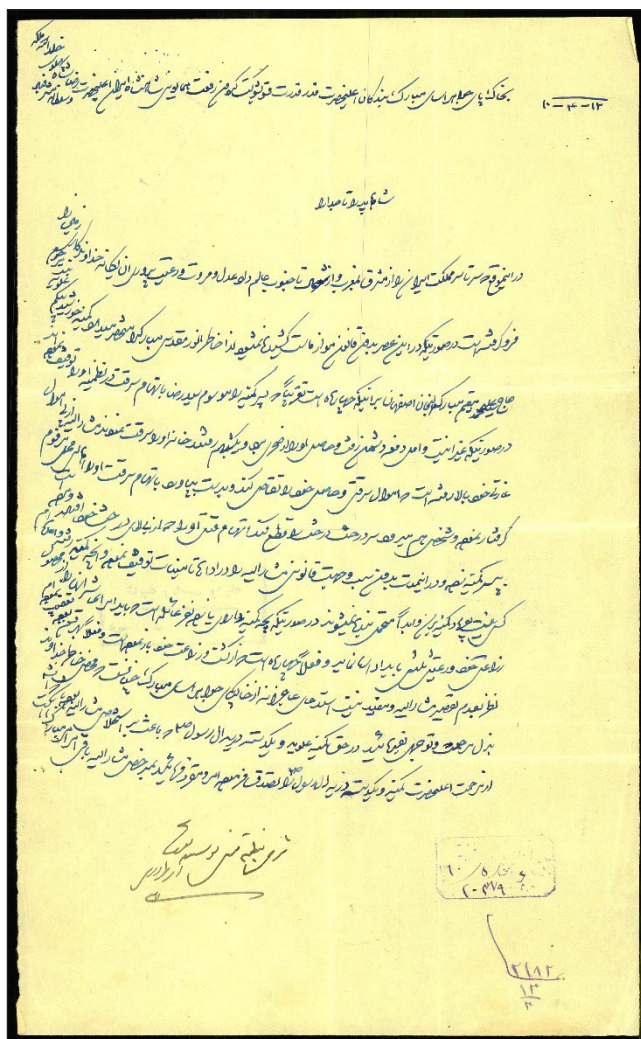
هر عریضه بنا به ماهیت خود که سندی اجتماعی و بازمانده از اقشار عموماً فرودست جامعه است، دریچه‌ای است که محقق را به عمق رویدادها و شرایط زندگی پایین ترین افراد جامعه، رهنمون می گردد. اسناد عریض، زاینده دردها و برآمده از زبان بی آلایش افرادی است که آنها را به نگارش درآورده اند. مقاله حاضر با بررسی بیست و چهار عریضه از زنان اصفهانی دوره پهلوی کوشید بخشی از صدای زنان اصفهان این دوره را انعکاس دهد. آنچه از بررسی این عریض به دست آمد آن است که در بازه زمانی مورد بررسی، زنان اصفهان درگیر مسائل گوناگونی بودند که برخی از آنها ناشی از فقر و مشکلات معیشتی و نیز پیامدهایی از جنبش کارگری خشونت آمیزی بود که در دهه ۱۳۲۰ در اصفهان جریان داشت. این گونه بحران‌ها در دهه ۱۳۳۰ نیز همچنان زندگی زنان اصفهانی را تحت تأثیر قرار داد. با گذشت زمان و ورود به دهه ۱۳۴۰، در عریض بررسی شده، رد پای زنان باسوادتر در قالب نقش معلم نیز برجا مانده و خواسته‌ها و نیازهای آنها نیز بارتاب یافته است. از طریق بازخوانی و بررسی مجموع این عریض، می توان تصویری از وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی اصفهان در دوره پهلوی را بازسازی کرد. اتفاقات، رویدادها و واقعیت‌های ذکر شده در



■ سند شماره ۱. عریضه شاه بیگم به حکمران اصفهان در شکایت از همسایه اش و بلدیۀ اصفهان، ۱۳۱۰ ش. (ساکما، ۱۴۶۹۳/۲۹۳)



■ سند شماره ۴. عریضه خانم سلطان به فرماندار برای مساعدت در تحصیل فرزندان، ۱۳۲۰ ش. (ساکما، ۲۹۳/۱۴۶۹۶۳)



■ سند شماره ۵. عریضه خورشید بیگم به رضاشاه برای نجات فرزند زندانی اش، ۱۳۱۰ ش. (ساکما، ۳۱۰/۵۸۴۹۱)

تاریخ جمعه ۴ خرداد ۱۲۲۴

استاندار محترم استان قم

حضرت میرداماد کهنه خانم نیز از نه در تاریخ که شنبه اول خرداد ۱۲۲۴ ساعت ۱۱ صبح در موعده که فرزند حسن شیرازی
حسنت کاوه تهم فرشته برالک را در خیابان دنیال رودخانه نزدیک کارخانه پنبه‌سپا ~~مختص~~ در بطوریکه
فرزند ۲ - اظهار داشته و شکایت و اختلاس علیه هم حضور داشته

محمد آقا تحت فلاد حسن آقاخان رحیم خان ~~مختص~~ شیخ احمد یحیی
با تعلق قریه نیریز در قم غلام خود و با چوب و کار دو جا توقیفه صلح فریب تا استعد در ده کجالت
نوت اورا که از ده و مرد و نه غلام در روضه تهم احمد است و غلامان است محمد را که از ده که جمع
چهارم خرداد است فرزند دهم که در قم شیرازی که از خیابان نه بطرف بید با دیهانه اختلاس میزد که نه
شبه با تعلق ششصد نفر با سلم کرد و کرم با و حمله و او را فریب تا استعد در ده که فریب هم (لوسی) است
بدستور و امیر صدراعظم معروف به بخش (سیر) است که فرزند قاسم با کار در قم فرزند هم و او را و او را و او را
که غلام در روضه تهم سبستان تحت معالجه است که دو فرزند کشته فریب تهم حسن را که تهم (صدرا)
بیان شده است که در مجازات تهمین می شود در دو تر خطانگ و در شرف موت است

حسین طوفان صدراعظم معروف به بخش محمد آقا که فرزند صدرا سیر است که فرزند قاسم

تیماریت رسید و اعلام می شود و می داند که شرف و استغفار فرزند می شود
استاندارات ان دم و است

۱۱۵۴
۲۶/۲/۱۲
۲۴

■ سند شماره ۶. عریضه خانم شیرازی به استاندار اصفهان راجع به کتک خوردن و زخمی شدن فرزندان، ۱۳۲۴ ش.
(ساکما، ۲۹۳/۱۴۶۹۶۳)

۲۵

شماره هجدهم هیئت بازرسی کارگران کارخانه ها

در پنجاب کوکب میاری به عرض میرسانم مدت ۱۸ سال است که سابقه در کارخانه دارم
و حالا مدت ۸ سال است که بدون جهت از کارخانه برودن کرده اند و هر چه از سهم
تیردختم و خرج معاش کرده ام و فعلاً از بیکاری تنگ آمده ام و هر ماهی که بلیت کتابت کرده ام
بن رسیدگی کرده ام ۵ ماه حقوق که از زمان کسائی که کارخانه بدست نصفه افتاد
بمن نداده اند و ۵ ماه حقوق مرا هم نداده اند بر سر کاره ام نمیکند از این خواهم بیستم
از این خاکر هیئت و نرا بکار من رسیدگی کنید و با عتباته این ۱۸ سال که از من
ساله بجز در این کارخانه بود که روی هم رفته ۶۴ سال است حق الزمت این
مدت و هم بمن برآورند و آن روز که در کارخانه حالا شما را بدین حد این هیچ کسی را ندارم
بغیر از خدا و شما بکار من رسیدگی کنید

اصولاً بنش و سیمان معافه و بعد طایع مومن کوکب میاری
۱- که رسیدگی کنید
۲- مرصط به هیئت بازرسی
۳- در ۲۹

۱۱۸۹
۳۹/۱/۴۱
کارخانه راجه راجه
کارخانه راجه

■ سند شماره ۸. عریضه کوکب میاری به هیئت بازرسی کارگران کارخانه ها، ۱۳۳۹ ش.

(ساکما، ۲۹۳/۴۱۴۴۸)

اداره محترم استظهار استن امهفان
بكال احترام اینجانب محضیه بجل بجنه دلاعل دیلم ششم بطریق و جلاله سرب که تربیت مسلم
در تاریخ هرمه ۱۳۴۳ به استخدام اداره آموزش و پرورش استان امهفان در آیدم مثل خدمت اکنون
که حیایه (۱۲) نرسیده امهفان میباشد در این مدت حرم سال که خارج از محل سکونت مشغول انبیا و تبلیغ
حجیم رضا و ناراحتیه روابط را متقبل شد در این توانم آلا و وصف کنم متی باید به عرض برسانم که ندید
دارا سادس پیر و ناتوان هستم که از محفل کودک بدون وجه بدر مرارتست نموده و محصله کم را
به دیلم و بالاخره آسوده گمارسانیده اکنون با استیاق فراوان انتظار دارد زحمات فراوانش
چراغ ملو. او تعلب مشکله بعبون به اراضی علی قادریست که در ده زندگی که و بر این منتهی از این
مقدور نیست بدون سرپرست که که حیایه خدمت تمام سال گذشته بهی به مثل خدمت رفته و در هر یک به امهفان
بهی گسست ولی انکار علاوه بر خارج زیاد طول راهی باعث ضعف اعصاب منور که در بطوریکه بتکلیل مسکن
در نرسیده مدت ۵ ماه بطور مأمور در امهفان حجیم وزیر نظر نرسیده به معالجه حقه ادامه میدهم ولی چون در آن خانواده
مانده منتهی حقوقی زنهای است و منتهی توانم بیاصلی بوج و زمان خارج در او دکتر و کرایه منزل و مناج رفعت بزرگست بهی
ما بهی دایم لذا احتیاج نیازم را بهی و در آن کرده و تمام نکات من تمام چون هم آموزگار در درجه اول باسی را میسر بود
خیال داشته باشم تا سواد و وضع مقدس حقه را بهی اصل انبیا دهد سبب یاد وصف این مکتوب من طریقی توانم و حتم حصر
حقه را به سادس انبیا حجیم خراسان است دستور زیاده و را بهی از دست بنها امهفان است که داد و ستد را بهی اصل و حتم
خوش ۱۱ تمام داد و ستد را بهی حجیم به سادس بخود میباشم.

■ سند شماره ۹. عریضه بقول گنجینه به استنادار و درخواست انتقال به اصفهان، ۱۳۴۷ ش. (ساکما، ۷۷۰۵۱ / ۲۹۳)

۱۴۱۰ س

۱۵/۴

آداره جلیله حکومت اصفهان دامت شکرکها

مزمناً بعض عالی برسانند این جانب آغایم مجیدی صبیحه
 حسنی ساکن بخش کوه مقابل حمام و شنبه دین برانیکه
 طفلی دانت مرسوم به آقا محمد مجیدی اورا گذارده بودم در مدرسه
 پرورش گاه مدیر مدرسه  پ داده بعنوان اینکه اورا روانه
 میکنم طهران چند روز بیشتر طول نکشد که بر میگردد با پول
 فعلاً و ماه است که لبن مکنه از بچه بزرگ ساله هیچ اطلاع ندارم
 و شب و روز گریه میکنم محض خاطر جبهه او تقاضا نمودم اگر
 امر و مقررها تجدید بیه برابر گردانند حالا هم رفته ام پیش پدر
 میگردم اورا برده اند چالول محض خاطر جبهه او پیغمبر صلی الله علیه و آله
 او بیاورند که لبن مکنه اگر بچه ام نیاید تلف بشوم

■ سند شماره ۱۰. عریضه آغایم مجیدی به حکمران اصفهان برای بازگرداندن فرزندش از مازندران،
 ۱۳۱۶ ش. (ساکما، ۳۵۹۲/۲۹۱)